



فهرست:

۳.....	بحث ششم بیع اعیان نجسه: بیع کلب و خنزیر
۳.....	اقوال در کلب و خنزیر
۳.....	منافع کلب:
۴.....	آیا منافع استفاده از سگ به لحاظ شرعی جایز است؟
۴.....	کلب هراش
۵.....	بیان اصل در انتفاعات
۵.....	ادله خاصه: مقتضای روایات در مسأله چیست؟
۶.....	روایت اول
۶.....	روایت دوم
۶.....	روایت سوم
۷.....	بحث سندی
۷.....	روایت چهارم
۷.....	روایت پنجم
۷.....	روایت ششم
۸.....	روایت هفتم
۸.....	طایفه دوم روایات
۸.....	روایت اول
۹.....	روایت دوم
۹.....	روایت سوم
۹.....	روایت چهارم
۹.....	نتیجه دو طایفه روایات
۱۰.....	طایفه سوم: تفصیل بین صید و غیر صید
۱۰.....	روایت اول
۱۱.....	روایت دوم



مؤسسه اشراق و عرفان

شماره شصت: ۱۱۲۹

فقه اقتصاد - مکاسب محرمة (کلب و خنزیر)

روایت سوم..... ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ششم بیع اعیان نجسه: بیع کلب و خنزیر

طبعاً بحث در چند قسمت قرار می‌گیرد که بحث اول همان بیع کلب است و در بعضی کلمات این بحث مقید شده به بیع کلب بری و علتش هم این است که سگ در حقیقت گفته شده در کتاب طهارت که تقسیم می‌شود به کلب بری و بحری و در اینکه حکم نجاست و احکامی از قبیل نجاست که بر عنوان کلب مترتب شده، اختصاص دارد به کلب بری یا کلب بحری را هم شامل می‌شود؟ این در بین فقها محل اختلاف است که واژه کلب که در روایات وارد شده، هم کلب بری را و هم بحری را می‌گیرد، یا اینکه اختصاص به بری دارد. این گر چه بحثش در کتاب طهارت مطرح شده، اما بسیاری از فقها و مشهور این است که کلب را منصرف به کلب بری می‌دانند و لذا در مکاسب هم تعبیر کلب و خنزیر که آورده مقید به الکلب و الخنزیر البریات؛ و اساس بحث هم همین یک نکته است که کلمه کلب و خنزیر ولو اینکه در کلب و خنزیر بحری هم اعمال می‌شود، اما انصرافش در کلمات همان کلب و خنزیر بری و غیر بحری است از این جهت است که ادله‌ای که برای نجاست کلب و خنزیر آمده ادعا شده که انصراف به کلب و خنزیر بری دارد و بحری را شامل نمی‌شود و در کلب بحری و خنزیر بحری دلیلی برای نجاستش نداریم. اصل عدم نجاست است.

اقوال در کلب و خنزیر

در بین عامه اگر نگوئیم مشهور مجمع علیه است، حرمت تکسب و بطلان تکسب به کلب است مطلقاً چه کلب صید و کلب معلم و چه غیر از آن، قول مخالفی هم نسبت به کلب صید و این‌ها نقل شده، ولی قول نادری است. در بین خاصه و امامیه هم معمولاً مشهور این است که تکسب به کلب جایز نیست، مگر کلب صید این بیشتر مشهور است که در بین قدما همین طور است؛ اما در عین حال اینکه بعضی احتمال اینکه مطلقاً معامله با کلب حرام باشد وجود دارد، گر چه خیلی کم است و اینکه مطلقاً هم جایز باشد باز احتمالش هست، ولی قائلش خیلی کم است و لذا مشهور بین خاصه همان تفصیل است، گفته شده تکسب به کلب صید جایز است، اما سایر سگ‌ها را نمی‌شود تکسب با آن کرد.

منافع کلب:

کلب از حیواناتی است که منافع زیادی دارد و این طور گفته شده که شاید در حیوانات کمتر حیواناتی باشد که این قدر آموزش‌پذیر باشد و قابل این باشد که از آن استفاده‌های گوناگون بشود، از قدیم هم استفاده‌های گوناگون از

سگ مرسوم بوده و سگ از حیواناتی است که خیلی انس می‌گیرد علی‌رغم اینکه از حیوانات درنده است و حیوان خطرناکی است، ولی درعین حال قابل اصلاح و تربیت است، این تفاوت را با خیلی از حیوانات وحشی دارد؛ و به همین دلیل تربیت‌پذیری آن مورد استفاده زیادی می‌تواند قرار بگیرد. در حقیقت در عین اینکه به لحاظ غضب خیلی شدید است، درعین حال مهارت‌آموزی و فن‌آموزی و تربیت‌پذیری‌اش هم بالا است، به همین دلیل هم استفاده زیادی از آن می‌شود، از قدیم هم مرسوم بوده که کلب معلم بوده که در صید از آن استفاده می‌شد و همین‌طور به کلب ماشیه و کلب حائط متداول بوده. کلب ماشیه همان سگ نگهبان گله و خانه و این‌ها است و در دوره‌های بعد از خصوصیت آموزش‌پذیری‌اش استفاده‌های بیشتری شده، غیر از نگهبانی‌ها و کشف مواد مخدر و کشف اجساد و این‌ها از آن استفاده می‌کنند؛ و گاهی بیش از این استفاده می‌شود؛ و لذا سگ علی‌الاصول یک حیوانی است که علی‌رغم نجاستش و حرام بودن اکل لحمش و این‌ها مهارت‌آموز است و قدرت و توانایی‌های زیادی دارد و لذا منافع محله فراوانی دارد. در کشورهای غربی هنگام زلزله یکی از کمک‌هایی که می‌کنند سگ می‌فرستند و لذا منافع محله‌اش هم در اعصار قدیمه محرز بوده.

آیا منافع استفاده از سگ به لحاظ شرعی جایز است؟

به نظر می‌آید در بعضی از موارد دلیل داریم که جایز است، مثل صید و کلب ماشیه و... که در روایات آمده و پذیرفته شده است که این بهره‌ها را می‌شود از سگ برد و در سایر موارد هم ما حرمتی سراغ نداریم، ممکن است انس با سگ و این‌ها مکروه باشد آن هم دلیل خاصش را من یادم نمی‌آید فکر می‌کنم کراهتی در بعضی از انتفاعاتش باشد ولی علی‌الاصول ما دلیل خاصی نداریم انتفاعات به کلب جایز است مگر انتفاعاتی که مشخصاً تحریم شده که اکل لحمش تحریم شده و استفاده از پوست و این‌ها برای نماز و این‌ها به عنوان نجاست تحریم شده؛ بنابراین در همان انتفاعات تحریم شده فقط می‌شود گفت که منع وجود دارد، اما سایر انتفاعات به کلب دلیلی به منع ندارد.

کلب هراش

کلب هراش همان کلب هار است که طبعش حمله‌گری و هجوم است و این‌طور می‌گویند که یک نوع مرض خاصی دارد و به خاطر آن طبعش این است که تحمل علیه... ۱۹/۴۵ یلحق او تترک یلحق...؛ که این تعبیری که در مورد سگ هار آمده و در مورد عالم دینی هم آمده تحمل علیه یلحق کمثلہ کمثل تحمل علیه یلحق او تترک یلحق... عالم دینی که به سگ هار تشبیه شده است. بدتر از کمثلہ حمار این است یکی از تعابیری که در قرآن آمده کمثل الحمار

است که کمی اخص از این است که چهار پایایی است که کتاب را می‌برد و استفاده نمی‌کند، ولی این نقش اجتماعی او را می‌گوید، آن نقش فردی را می‌گوید که انباری برای علم است، بدون اینکه روح و روان او تحولی پیدا بکند. آن بحث شخصی خودش است کمثل الکلب نقش اجتماعی است، بریده از معلومات خودش است و به لحاظ فردی اش حجابی بین او و معلوماتش وجود دارد، به لحاظ اجتماعی اش کمثل الکلب. آن هم اخص از این است و می‌گوید بهره‌ای نبرده ولی این می‌گوید وجودش مضر است.

بیان اصل در انتفاعات

اصل این است که انتفاعاتش جایز است و دلیل بر آن وجود ندارد. اگر ما باشیم و قواعد یعنی اگر روایت و دلیل خاصی در بحث نداشتیم، باید بگوییم اگر کسی قائل به این شد که تکسب به اعیان نجسه مطلقاً حرام است و باطل است، اینجا هم به عنوان مصداق باید همان نظر را بگوییم؛ اما اگر کسی این را نگفت که ما هم قاعده کلیه حرمت تکسب به اعیان نجسه را قبول نداریم، آن وقت در اینجا حرمت تکلیفی که معنا ندارد و بطلان وضعی هم تابع این است که منافع محله داشته باشد، یا نداشته باشد، طبعاً قاعده این طور اقتضا می‌کند که چون سگ حالت دست‌آموزی دارد منفعت محله دارد و تکسب به آن جایز است، مگر اینکه نوعی از سگ باشد که معلوم است که دست‌آموز نیست و جز هجوم به دیگران کاری از او بر نمی‌آید؛ یعنی انتفاع محله برای او متصور نباشد، آن وقت تکسب به او باطل می‌شود؛ اما علی‌الاصول چون سگ دست‌آموز است و قابل اصلاح و تغییر است منفعت محله برایش متصور است و می‌شود با او معامله کرد. این طبق قاعده است اگر لو کنا نحن و الادلة لقلنا به اینکه لا حرمة فيه لا وضعا و لا تکلیفاً. لوجود المنافع المحللة فيه.

ادله خاصه: مقتضای روایات در مسأله چیست؟

روایاتی که در بحث وارد شده می‌شود به سه طایفه تقسیم کرد، یک طایفه روایاتی است که دلالت بر بطلان تکسب به کلب مطلقاً می‌کند، قیدی ندارد تکسب به مطلق کلب مورد نهی وضعی قرار گرفته است.

روایت اول

و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ»^۱ تا آخر حدیث که اینجا تعبیر سحت دارد، منتهی بیان شد سحت که می‌گوییم ثمن الکلب سحت بیش از این حرمت وضعی و بطلان معامله را نمی‌رساند و دلالتش بر حرمت تکلیفی یک مقدار ضعیف است، آنچه متیقن از مدلول این است که بحث کردیم، این است که سحت حرام وقتی در معاملات به ثمن یا به تکسب تعلق می‌گیرد، عرف استفاده می‌کند که باطل است. سند این روایت هم بحث نوفلی است که با تردید همراه است.

روایت دوم

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهَ مِنْ وَصَايَايَ يَغْمِرُ بِهِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ بُوْدَ كَهَ «يَا عَلِيُّ مِنْ السُّحْتِ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ»^۲ در اینجا هم تعبیر به سحت شده و دلالتش هم در حد بطلان وضعی است، البته سند این هم سند تامی نیست و توثیقی ندارد.

روایت سوم

و عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «نَهَى عَنْ خِصَالٍ تِسْعَةٍ عَنْ مَهْرٍ الْبَغِيِّ وَ عَنْ عَسِيبِ الدَّابَّةِ يَعْنِي كَسْبَ الْفَحْلِ وَ عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ وَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ»^۳. اینجا دارد که نهی عن ثمن الکلب. آنجا دارد ثمن الکلب سحت اینجا دارد عن ثمن الکلب. این نهی عن ثمن الکلب هم بعید نیست که مثل سحت باشد، نهی که تعلق به فعل نگیرد و به معامله و ثمن بگیرد این ظهور در بطلان دارد، نه ظهور در حرمت تکلیفی پس معامله باطل است.

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۹۳.

۲ - همان، ص ۹۴.

۳ - همان، ص ۹۵.

بحث سندی

سند این روایت اِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ فِکْر می‌کنم سَالِمِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي عَدَوِيَّةَ توثیق ندارند. به نظرم می‌آید توثیقش را نپذیرفیم. مثلاً قَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ از رجال کامل الزیارات ظاهراً آن هم مشکلی دارد، این را دقیق حافظه‌ام یاری نمی‌کند می‌شود دید، ولی اصل اینکه حدیث اعتبار ندارد به نظر می‌آید مسلم است.

روایت چهارم

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الرُّضَا ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَتَمَنُّ الْكَلْبِ سُحْتٌ»^۴. اینجا هم باز دارد ثمن الكلب سحت به همان نحو؛ و سند هم به خاطر سهل بن زیاد توثیقی ندارد.

روایت پنجم

وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ أَكَلَ السُّحْتِ تَمَنُّ الْخَمْرِ وَ نَهَى عَنْ تَمَنِّ الْكَلْبِ»^۵. اینجا هم دارد و نهی عن ثمن الكلب. این هم به خاطر قاسم بن سلیمان که توثیق ندارد، گر چه رجال کامل الزیارات باشد، ولی آن هم قبول نداریم. این روایت هم مبتلای به ضعف است. ولی نهی عن ثمن الكلب در این روایت هم آمده است.

روایت ششم

الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ این در تفسیر عیاشی هم همین مشکل را دارد که مستقیم سلسله سند را حفظ می‌کند، راوی آخر یا یکی دو تای آخر را می‌آورد؛ که سند ندارد و مقطوعه است. فقط دارد حسن بن علی الوشاء؛ مسلم بین مرحوم عیاشی و حسن بن علی الوشاء فاصله زیاد بوده، ولی وسائط در اینجا نامشان مذکور نیست. منتهی این هم از امام رضا است که فرمودند: «تَمَنُّ الْكَلْبِ سُحْتٌ»^۶.

^۴ - همان، ص ۱۱۸.

^۵ - همان، ص ۱۱۹.

^۶ - همان، ص ۱۲۰.

روایت هفتم

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ كَه ظَاهراً إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ هَمْ تَوْثِيقِي نَدَارِد. قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ عِنْدَهُ جَوَارٍ مُغْنِيَاتٌ تَا حَضَرَتْ جَوَابٌ مِي دَهْد رَاجِعٌ بَه جَارِيَه‌ه‌ای مَغْنِيَاتٌ وَ بَعْد مِي فَرَمَایِدْ كَه «ثَمَنُ الْكَلْبِ وَالْمُغْنِيَّةِ سَحْتُ»^۷. اینجا هم دارد ثمن الكلب سحت.

این هفت روایتی است که مطلقاً دلالت بر بطلان تکسب به کلب می‌کند. البته این‌ها فقط همان یک روایتش بعضی قبول دارند که نوفلی عن السکونی است و معمولاً مبتلای به ضعف است. ولی روایات متعدد است، شاید نظیر این را هم عامه دارند که از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند و همین مضمون که ثمن الكلب سحت یا خبیث در بعضی از روایاتی که از عامه نقل شده خبیث دارد؛ که روایات عامه هم در دراسات از سنن بیهقی و این‌ها نقل کرده است. البته این‌ها را مجموعاً با این کثرت و نقل متعدد نمی‌شود راحت کنارش گذاشت ولی به صورت مستقل هیچ‌کدام از این‌ها دلالت تامی نداشت.

طایفه دوم روایات

طایفه‌ای است که این سحت و بطلان را روی کلب غیر صید برده است.

روایت اول

وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: «ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»^۸. دیگر ثمن الكلب سحت ندارد قید دارد ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ. کلبی که صید نمی‌کند سحت است. این یک روایت است که همان تعبیر سحت را دارد منتهی کلب لا یصطاد است.

۷ - همان، ص ۱۲۳.

۸ - همان، ص ۹۴.

روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَجْرُ الزَّانِيَةِ سُحْتُ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَيْسَ بِكَلْبِ الصَّيْدِ سُحْتُ»^۹.
دارد ثمن کلبی که صید نیست سحت است. این روایت هم اعتباری ندارد، مگر قول آقای بروجردی یا قول آقای فاضل
یا حضرت امام که می‌فرمایند که اگر مرحوم صدوق نسبت جازم دهد قبول است. با آن قول این روایت معتبر است، اما
روی قولی که این را نپذیرفت و ما هم نمی‌پذیریم، طبعاً این روایت هم معتبر نیست.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ. این روایت استثنائاً در این همه روایات کاملاً معتبر است، از امام صادق است که فرمودند: «تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَا
يَصِيدُ سُحْتُ»^{۱۰}.

روایت چهارم

قَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ كَيْفَ كَانَ رَأْيُ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: «تَمَنُّ الْخَمْرِ وَ
مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصْطَادُ مِنَ السُّحْتِ»^{۱۱}. این هم کلب لا یصطاد دارد. اینکه منظور از صید و این‌ها
چیست؟ بعد بحث می‌کنیم.

نتیجه دو طایفه روایات

این دو طایفه اگر تنها بودند چه می‌کردیم؟ اینجا مطلق و مقیدی است که مثبت یا نافی نیستند، این‌طور نیست که
یکی مثبت باشد، یکی نافی باشد، مطلق و مقید این است که یکی گفته اکرم العالم یکی گفته که لا تکرّم العالم الکافر.
ولی اگر یکی بگوید اکرم العالم و یکی بگوید اکرم العالم الذی هو عابد. مطلق و مقید نمی‌شود. یا بگوید لا تکرّم الفاسق
و یکی بگوید لا تکرّم الفاسق المرتکب للکبیره. مطلق و مقیدی که مثبت و نافی باشند، مطلق بر مقید حمل می‌شود؛ اما
وقتی مثبتین یا نافیین باشند، مطلق بر مقید حمل نمی‌شود، فقط آنچه مقید است حداکثرش این است که حمل بر این

^۹ - همان.^{۱۰} - همان، ص ۱۱۹.^{۱۱} - همان، ص ۹۴.

می‌شود که آنجا تأکید بیشتری است. یک جا گفته اکرم العالم و یک جا گفته اکرم العالم العادل؛ یعنی در عالم و عادل تأکید بیشتری دارد لا تکرّم الفاسق و لا تکرّم العالم الفاسق الذی هو عالم. این معنایش این است که تأکید بیشتری دارد، ولی این حمل بر آن نمی‌شود. کلب الذی لا یسطاد. اکرم العالم الذی هو عادل معنایش این نیست که غیر عادل را احترام نکن. این مفهوم لقب است مفهوم لقب همان خود عنوان است. اکرم العالم، العالم مفهوم ندارد که غیر عالم را احترام نکن. وقتی هم بگویند که اکرم العالم العادل، العادل هم مفهومی ندارد. اگر مفهوم داشت الذی لا یسطاد الذی هو غیر صید این مفهوم داشت، آن وقت مثبت و نافی شد. ولی با توجه به اینکه لقب و وصف و این‌ها مفهوم ندارد در این دو طایفه حمل مطلق بر مقید نیست؛ و لذا اگر ما بودیم و دو طایفه می‌گفتیم مطلق کلب سحت است، منتهی در کلب غیر صید تأکید دارد. این تا اینجا با هم تقابل ندارد. طایفه سومی است که آن طرفش را هم ذکر کرده، یعنی صید و غیر صید را تفصیل قائل شده. آن طایفه که بیاید آن وقت جای جمع پیدا می‌شود.

طایفه سوم: تفصیل بین صید و غیر صید

روایاتی است که نگفته کلب سحت است، یا ثمن الکلب غیر صید سحت است، بلکه علاوه بر آن گفته ثمن کلب صید لا بأس به یعنی کلب و صید را تصریح کرده که لا بأس به.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَمَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَامِرِيِّ.

این سند افراد زیادی دارد که توثیقی ندارد، مخصوصاً قاسم بن ولید و ابی عبدالله عامری که مجهول هستند؛ و اسمشان در کتب رجال نیست. این دارد که سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ كَلْبِيَّ كَيْفَ صَدَّ عَنْهُ؟ فَجَبَلَ بِي وَبَدَأَ بِمِثْلِهِ. قَالَ: «سُحْتٌ وَ أَمَّا الصَّيْدُ فَلَا بَأْسَ»^{۱۲}. صیود به معنای کلبی است که صید کننده است. اینجا تفصیل داده فقط ندارد که ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ كَلْبِيَّ كَيْفَ صَدَّ عَنْهُ؟ فَجَبَلَ بِي وَبَدَأَ بِمِثْلِهِ. قَالَ: «سُحْتٌ وَ أَمَّا الصَّيْدُ فَلَا بَأْسَ». طبعاً اینجا مقیدی هست که جمعش هم روشن است. این روایت اعتبار ندارد.

^{۱۲} - همان، ص ۱۱۸.

روایت دوم

وَعَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ هَمَانُ سَدَّ قَاسِمٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ اسْتَأْذَنَ ابْنُ عَبَّادٍ اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ قَالَ «لَا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَالْآخِرُ لَا يَحِلُّ ثَمَنُهُ»^{۱۳}. وَالْآخِرُ مَنْظُورٌ دِيْغَرِي اسْتِ يَعْنِي اَنچِه غِير صید است اَن لَا یَحِلْ ثَمَنِهِ. اِین هَم بِنَا بِرَاِیْنِکِه اِین طُور مَعْنَا بِکُنِیْم. سَدَّ اِین رِوَاِیْتُ رَا بِاَیْدِ بَحْث کُنِیْم.

روایت سوم

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَمَّارِيِّ. اِین هَمَانُ وَلِیْدِ عَمَّارِی اسْتِ کِه دَر اَن رِوَاِیْتُ هَم بُود بَعْضِی اَحْتِمَال دَاَدِه اَنْد کِه اِین دُو یَک رِوَاِیْتُ بِاَشْد. گَر چِه ظَاہِرَش خِلَاف اِین اسْت. سَدَّ اِین هَم مَعْتَبَر نِیَسْت. سَأَلْتُ اَبَا عَبَّادٍ اللَّهَ ع عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ الَّذِي لَا يَصِيدُ فَقَالَ: «سُحْتُ وَ اَمَّا الصَّيْدُ فَلَا بَأْسَ»^{۱۴}. اِین هَم رِوَاِیْتُ دِیْغَرِي اسْت کِه شَاِیْد یَکِی مَعْتَبَر بِاَشْد.

۱۳ - هَمَان، ص ۱۱۹.

۱۴ - هَمَان، ص ۱۱۸.